تجمل‌گرايي عاملي در جهت انحطاط و نابودي تمدن اسلامي (بررسي آن از منظر آموزه‌هاي تفاسير قرآني فريقين)

تجمل‌گرايي عاملي در جهت انحطاط و نابودي تمدن اسلامي

(بررسي آن از منظر آموزه‌هاي تفاسير قرآني فريقين)

ايوب شافعي پور

كارشناس ارشد فقه مقارن و حقوق جزاي اسلامي

دانشگاه مذاهب اسلامي تهران

چكيده:

در طول تاريخ بشر به‌خصوص تاريخ اسلام، تمدن‌هاي زيادي به زوال رفته‌اند. در طول تاريخ اسلام هم تمدن‌هاي باشكوهي بودند كه آنان نيز نابودشده‌اند. طبق گواه قرآن و برخي شواهد تاريخي يكي از

عوامل انحطاط اين تمدن‌ها «تجمل‌گرايي» بوده است. در پژوهش حاضر كه به روش توصيفي و تحليلي و با استفاده از منابع كتابخانه‌اي انجام‌شده است، به اين عامل نابودكننده ـ تجمل‌گرايي ـ از ديدگاه قرآن و تفاسير فريقين پرداخته‌شده است. قرآن كريم تجمل‌گرايي را عاملي بسيار بزرگ در از بين رفتن تمدن‌ها معرفي كرده و آن را مصداقي از ظلم، ستم، ناامني و فروپاشي انسجام اجتماعي معرفي كرده است. قرآن ريشه‌ي شروع تجمل‌گرايي در وهله‌ي اول را در بزرگان و رؤساي يک ملت و حكومت مي‌داند كه با روي آوردن آنان، مردم عادي نيز گرفتار چنين پديده‌اي شده و موجبات نابودي تمدن خود را فراهم مي‌كنند. قرآن كريم براي تجمل‌گرايي نسخه‌اي به نام معرفي تجمل‌گرايي به‌عنوان يک منكر بزرگ، ارائه كرده است تا بدين‌وسيله از گسترش آن جلوگيري شود.

كليدواژگان: تجمل‌گرايي، انحطاط، تمدن، اسلام، قرآن، تفاسير، شيعه، اهل سنت.

مقدمه

همه‌ي تمدن‌ها در دنيا از آغاز تاكنون با فرازوفرودهايي همراه بوده‌اند. برخي از آن‌ها پيشرفت كرده و به حيات خود ادامه دادند و برخي از آن‌ها به افول گراييدند. تمدن اسلامي نيز از آغاز تاكنون خالي از فراز و نشيب نبوده است. عوامل مؤثر زيادي در اين فراز و نشيب‌ها دخالت داشته‌اند. از عواملي كه باعث به افول گراييدن و كم‌نور شدن تمدن اسلامي در مقاطعي از تاريخ شده و بعضاً در زمان حاضر نيز وجود دارد، كه قرآن نيز به آن عوامل اشاره داشته است مي‌توان به ترويج كفر، ظلم و ستم، گناه، فساد اقتصادي، استكبار، سركشي و تجاوز و تجمل‌گرايي اشاره كرد. پژوهش حاضر كه به مطالعه‌ي يكي از اين عوامل به نام تجمل‌گرايي و نقش آن در سقوط و انحطاط تمدن اسلامي پرداخته است به روش توصيفي و تحليلي و با استفاده از منابع كتابخانه‌اي سعي در تبيين و آشكار ساختن اين عامل - با توجه به آموزه‌هاي تفاسير قرآني شيعه و اهل سنت- در سُست كردن عناصر تمدن اسلامي كرده است. شايد در نگاه اول نتوان تشخيص داد كه تجمل‌گرايي چنان اثر مخرب و منفي‌اي داشته باشد كه بتواند باعث انحلال و انحطاط يک جامعه يا گروه يا قومي بشود چه رسد به اين‌كه بتواند يک تمدن باشكوه را منحط و يا منحل كند.

واژه‌شناسي

در اين بخش به بررسي دو كليدواژه اساسي يعني تمدن و تجمل‌گرايي كه در پژوهش حاضر بارها از آن سخن به ميان خواهد آمد، پرداخته مي‌شود.

تمدن در لغت

تمدن در عربي مصدري از باب تفعل و در زبان فارسي اسم مصدر است.

در فرهنگ فارسي معين، تمدن به معناي شهرنشين شدن، به اخلاق و آداب شهري خو گرفتن و همكاري افراد يک جامعه براي ترقي و پيشرفت آمده است[1].

دهخدا هم اين‌چنين تمدن را تعريف كرده است: تخلق به اخلاق اهل شهر و انتقال از خشونت و جهل به حالت ظرافت و انس و معرفت. هم‌چنين به معناي شهرنشيني نيز آمده است[2].

واژه‌ي تمدن در زبان عربي بيشتر به معناي «الحضارة» آمده است كه فعل ثلاثي آن «حضر» است. كه معاني فراوان و مختلف المعناي زيادي براي آن ذكرشده است. اگر به اولين كتاب‌هاي لغت و معاجم عربي نگاهي انداخته شود، اثري از اين واژه نيست. به‌عنوان‌مثال اگر به كتاب «العين» نوشته‌ي «فراهيدي» متوفاي سال 170 هجري نگاهي انداخته شود اثري از واژه‌ي «حضر» در آن نيست. اما اگر به كتب لغتي كه در قرن سوم و چهارم هجري تأليف شده است، مراجعه شود اين واژه در آن كتاب‌ها يافت مي‌شود. ظاهراً ابن فارس (متوفاي 395 هجري) اولين كسي است كه اين واژه را در لغت وارد كرده است؛ زيرا با جستجو در كتاب‌هاي لغت وي اين مطلب هويدا است. ايشان مي‌گويد: حاء، ضاد و راء (حضر) در اصل به معناي ورود و مشاهده‌ي يک‌چيز است و حضر (شهرنشيني) كلمه‌ي مخالف و مقابل «البدو» يعني روستانشيني است[3]. أبوزيد[4]از نحويان بصره معتقد است «الحِضارة» به كسر است و أصمعي [5] از لغويان «الحَضاره» را به فتح مي‌داند[6] . جوهري مي‌گويد: الحِضارة و الحَضارة واژگاني هستند كه مخالف واژه‌ي البداوة هستند[7] . علامه راغب اصفهاني در مفردات قرآن خود معتقد است كه فعل ثلاثي «حضر» كه در قرآن ذكرشده است واژه‌اي است ضد و مخالف واژه «البدو» و نوشتن «الحضارة» بر هر دو صورت يعني چه با فتح و چه با كسر حاء صحيح است[8]. ابن منظور در ذيل واژه‌ي «حَضَرَ» مي‌گويد: واژه‌ي الحضر مخالف واژه‌ي البدو است و واژه‌ي حاضر هم مخالف واژه‌ي بادي است. حاضر به كسي گويند كه در شهرها اقامت دارد و بادي به كسي گويند كه در صحرا زندگي مي‌گذراند[9].

تمدن در اصطلاح

تعريف ابن خلدون:

تمدن عبارت است از ترفند و فنوني كه براي پيشرفت بكار گرفته مي‌شود مانند ساختمان‌سازي و ايجاد بنا كه نوعي از مظاهر تمدن به‌حساب مي‌آيد. ايشان تعاريفي ديگر از تمدن نيز دارد مانند: تمدن نوعي از حالت اجتماعي انسان است. يا اين تعريف كه مي‌گويد: از زندگي فردي خارج شدن و به زندگي شهري داخل شدن را تمدن مي‌گويند[10] .

تعريف ويل دورانت:

با دقت در سخنان ويل دورانت مي‌توان گفت ايشان تمدن را به معناي شهرنشيني تعبير كرده است. آنجا كه مي‌گويد: وقتي فرهنگ عمومي به درجه‌اي برسد، فكر كشاورزي توليد مي‌شود و به وجود مي‌آيد. ايشان مي‌گويد: در محل برخورد راه‌هاي بازرگاني و شهرهاست كه عقل مردم بارور مي‌شود و تمدن به دنبال كسب تعالي ويژگي‌هاي اخلاقي و نيك توسط مردم پديد مي‌آيد.[11]

تعريف شوقي ابوخليل:

تمدن عبارت است از تلاش‌هاي انسان در راستاي كشف، اختراع، تفكر كردن، ايجاد نظم و رسيدن به بالاترين سطح زندگي ازنظر رفاه. كه همه‌ي اين‌ها از چيزهايي است كه اكثر امت‌ها در طول تاريخ به دنبال آن بوده‌اند[12] .

تعريف ابراهيم زيد الكيلاني:

تمدن عبارت است از نظام اجتماعي كه بين عناصر معنوي - مانند فكر، عادات، عرف و سليقه‌ها- و عناصر مادي – مانند زندگي، درآمد، خوردن و پوشيدن، حرفه‌ها و ... جمع كند[13] . يعني راهي وسط و ميانه در پيش بگيرد.

تعريف امام خميني (ره):

امام خميني (ره) در مورد تمدن معتقد است كه هر تمدني كه ظهور مي‌كند بايد از توانايي لازم براي سوق دادن انسان‌ها به‌سوي تعالي مادي و معنوي برخوردار باشد. ايشان معتقدند كه تمدن‌ها بايد نيازهاي فردي و اجتماعي جوامع بشري را رفع و در پي رشد و تعالي انسان‌ها باشند. با دقت در تعاريفي كه مرحوم امام (ره) از تمدن داشته‌اند مي‌توان گفت كه تمدن همان پيشرفت و ترقي است[14].

تعريف علي شريعتي:

تمدن به معناي كلي عبارت است از مجموعه ساخته‌ها و اندوخته‌هاي مادي و معنوي جامعه‌ي انساني. وقتي گفته مي‌شود ساخته‌هاي انساني مقصود آن چيزي است كه در طبيعت در حالت عادي وجود ندارد و انسان آن را مي‌سازد؛ بنابراين ساخته‌ي انساني در برابر ساخته‌ي طبيعت قرار مي‌گيرد[15].

تعريف مالک ابن نبي الجزائري:

به تمدني مي‌توان تمدن گفت كه بر سه‌پايه استوار باشد: انسان، خاک و زمان.[16]

با دقت نظر در تعاريف فوق مي‌توان گفت كه بسياري از اين تعاريف، كامل نيستند؛ زيرا اولاً تعريف بايد جامع‌ومانع باشد و ثانياً موجز و مختصر باشد. درحالي‌كه برخي از تعاريف فوق بسيار طولاني هستند.

دكتر محمد سعيد رمضان البوطي در مورد تعاريف بسيار زيادي كه از واژه‌ي تمدن شده است مي‌گويد: كثرت تعاريف در اين باب باعث شده است كه من ديگر از تمدن تعريفي ذكر نكنم؛ زيرا بسياري از نويسندگان پيرامون تعريف تمدن بحث كرده‌اند و تعاريف زيادي ارائه داده‌اند و تابه‌حال به تعريفي واحد هم‌دست نيافته‌اند[17].

پس با توجه به آنچه اهل لغت در مورد تمدن ابراز كردند و همچنين تعاريف اصطلاحي برخي دانشمندان كه ذكر آن گذشت، مي‌توان در يک تعريف جامع يا برگزيده تمدن را اين‌گونه تعريف كرد: «شكل جديدي از زندگي كه توسط انسان ـ براي آنچه بدان معتقد است و بدان خاطر زندگي مي‌كند- به وجود مي‌آيد را تمدن گويند.»

تجمل‌گرايي

در زبان فارسي تجمل و تجمل‌گرايي به معناي جاه و جلال، شوكت، عظمت، بزرگي و اسباب بزرگي و رفاه و آسايش[18]، زيور بستن، آذين كردن، خود آراستن، مال و اثاثيه‌ي گران‌بها داشتن[19] ، زينت دادن، آراسته شدن، شأن، شكوه و جمال آمده است[20] . در زبان عربي علاوه بر واژه‌ي تجمل واژه‌اي به نام «الترف» به معناي تجمل‌گرايي آمده است. تاء، راء، فاء مي‌شود ترف كه به معناي زياده‌روي در نعمت آمده است[21]و به كسي كه در نعمت زياده‌روي كند مُترف گويند [22].

با دقت در تعاريفي كه از واژه‌ي تجمل و تجمل‌گرايي شد مي‌توان گفت وجه اشتراک و وجه شبه تعريف فارسي و عربي در زيبايي و زينت كردن است.

با توجه به آنچه گذشت مي‌توان گفت كه درواقع تجمل‌گرايي يک نوع علاقه‌ي افراطي به زينت كردن و استفاده از وسايل زينتي است. آنچه در تعريف تجمل‌گرايي مهم است همين علاقه‌ي افراطي است وگرنه استفاده‌ي متعارف و در حد نياز، نكوهيده نيست[23].

تجمل‌گرايي و انحطاط تمدن‌ها از منظر آموزه‌هاي قرآني

با اندكي تأمل در تاريخ مي‌توان فهميد كه در طول تاريخ بشر تمدن‌هاي بسياري شكل‌گرفته و دير يا زود به خاطر عوامل مختلفي از بين رفته و به افول گرويده‌اند. يكي از درخشان‌ترين تمدن‌هاي اسلامي در تاريخ اسلام، تمدن باشكوه اندلس بوده است. تمدني كه با تمام شكوه و عظمتي كه داشت با دست‌به‌دست دادن عوامل داخلي و خارجي مختلفي از بين رفت. پژوهش‌هاي زيادي در مورد عوامل سقوط اندلس نگاشته شده است كه با دقت در آن نوشته‌ها چشم انسان به يک عامل داخلي خيره مي‌شود و آن «تجمل‌گرايي» است. نقل مي‌شود كه درآمد حكومت صرف تجمل‌گرايي و خوش‌گذراني مي‌شد[24] و اميران و مسئولان اندلس به عيش و نوش و طرب و اندوختن ثروت و صرف آن در امورات خود مشغول شدند و درنتيجه‌ي فساد و تجمل‌گرايي آنان شهرهاي اندلس در آستانه‌ي سقوط قرار گرفت[25].

قرآن كريم ضمن بيان اثرات سوء تجمل‌گرايي و بيان سرنوشت ملت‌ها و تمدن‌هايي كه بدين سبب از بين رفته‌اند دراين‌باره بحث نموده كه اكنون بدان پرداخته مي‌شود.

تجمل‌گرايي را مي‌توان با توجه به اين‌كه نوعي اسراف و زياده‌روي در نعمت است يک نوع معصيت و

همچنين يک رذيله‌ي اخلاقي دانست. آنجا که خداوند مي‌فرمايد: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُم بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ[26] »؛ «از طيبات و لذائذ در زندگي دنيا خود استفاده کرديد و از آن بهره گرفتيد؛ اما امروز عذاب ذلت‌بار به خاطر استکباري که در زمين به‌ناحق کرديد و به خاطر گناهاني که انجام مي‌داديد؛ جزاي شما خواهد بود.»

پس مي‌توان گفت که استفاده از نعمت در جهت سوء آن و زياده‌روي نوعي آفت است که مي‌تواند ريشه يک جامعه و تمدن را بخشکاند و خداوند چه زيبا در قرآن به تصوير مي‌کشد آن زمان را که يک قوم و تمدن مشغول تجمل‌گرايي بوده و غرق در نعمت‌هاي دنيايي هستند: «حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ»؛ «تا زماني که زمين، زيبايي خود را يافته و آراسته مي‌گردد، و اهل آن مطمئن مي‌شوند که مي‌توانند از آن بهره‌مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، شب‌هنگام يا در روز، (براي نابودي آن) فرامي‌رسد؛ (سرما يا صاعقه‌اي را بر آن مسلّط مي‌سازيم؛) و آن‌چنان آن را درو مي‌کنيم که گويي ديروز هرگز (چنين کشتزاري) نبوده است.»

از آيه‌ي فوق مي‌توان دريافت که خداوند بيان مي‌دارد آن هنگام که بندگان و مردمان در يک امت و تمدن مشغول مال دنيا و در آن غرق هستند، يک‌باره خداوند آن نعمت‌ها را از آنان مي‌گيرد و بدين‌وسيله نابود خواهند گشت.

آن هنگام که ملت يا تمدني به‌سوي اسراف و ريخت‌وپاش در زمينه‌هاي خوردن، آشاميدن، شهوت و لذت، مي‌رود، پس به‌يک‌باره زمينه‌ي انحطاط خودش را فراهم آورده است؛ پس مي‌توان گفت تجمل‌گرايي در هر زمينه‌اي که باشد، عملي است سوء و ناپسند[27].

رشيد رضا در تفسيرش مي‌گويد: «تجمل‌گرايي» به اسراف، فسق، فجور، ظلم و ستم و ارتکاب جرائم، مي‌انجامد و بيشتر در بزرگان، سردمداران، مديران و رؤساي يک ملت و تمدن پديدار مي‌شود و کم‌کم به زيردستان و مردمان عادي نيز سرايت مي‌کند و درنتيجه به هلاکت، ريشه‌کن شدن و از بين رفتن استقلال آن ملت خواهد شد[28].

سيد قطب مي‌گويد: «تجمل‌گرايي» باعث غلظت قلب مي‌شود، حساس بودن و غيرت را از بين مي‌برد، سرشت و طبيعت انساني را نابود مي‌كند، فرد تجمل‌گرا دلايلي براي هدايت شدن نمي‌بيند، نسبت به هدايت كبر مي‌ورزد و بر راه باطل اصرار مي‌ورزد، ارزش‌هاي كاذب و نعمت‌هاي فاني آن را مي‌فريبد و مي‌پندارد كه ثروت و قدرتش مانع از عذاب وي به خاطر سركشي‌اش مي‌شود[29] .

خداوند چه زيبا در مورد كساني كه غرق در تجمل‌گرايي در دنيا هستند و اسراف و زياده‌روي و درنتيجه‌ي آن، طغيان و سركشي مي‌كنند، مي‌فرمايد: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ. وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ. قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ[30] .»؛ «و ما در هيچ شهر و ديارى پيامبرى بيم‌دهنده نفرستاديم مگر اينكه مترفين آن‌ها (كه مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده‌شده‌ايد كافريم . و گفتند: «اموال و اولاد ما (از همه) بيشتر است (و اين نشانه علاقه خدا به ماست!)؛ و ما هرگز مجازات نخواهيم شد. بگو: «پروردگار من روزي را براي هر كس بخواهد وسيع يا تنگ مي‌كند، (اين ربطي به قرب در درگاه او ندارد)؛ ولي بيشتر مردم نمي‌دانند.»

خداوند در قرآن از سرنوشت و فرجام ملت‌ها و تمدن‌هايي ياد مي‌كند و نام مي‌برد كه در نعمت خداوند غرق بوده و سپاس خدا را به‌جا نمي‌آوردند و در يك‌كلام در تجمل‌گرايي غرق‌شده بودند. «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ[31] »؛ «و خدا بر شما حكايت كرد و مثل آورد مثل شهري را كه در آن امنيت كامل حكم‌فرما بود و اهلش در آسايش و اطمينان زندگي مي‌كردند و از هر جانب روزي فراوان به آن‌ها مي‌رسيد تا آنكه اهل آن شهر نعمت‌هاي خدا را كفران كردند، خدا هم به‌موجب آن كفران و معصيت طعم گرسنگي و بيمناكي را به آن‌ها چشانيد و چون لباس، سراپاي وجودشان را پوشاند.»

آيت‌ا مكارم شيرازي در مورد آن قوم و تجمل‌گرايي و زياده‌روي در نعمت‌ها مي‌فرمايد: اين قوم مرفه آن‌چنان گرفتار غرور و غفلت شدند كه حتى از مواد مفيد و محترم غذايى براى پاك كردن بدن‌هاي آلوده خود استفاده مى‌كردند و به همين جهت خداوند آن‌ها را گرفتار قحطى و ناامنى كرد. اين هشدارى است به همه افراد و ملت‌هايي كه غرق نعمت‌هاي الهى هستند تا بدانند هرگونه اسراف و تبذير و تضييع نعمت‌ها جريمه دارد جريمه‌اى بسيار سنگين.

اين هشداری است به آن‌ها که همیشه نیمی از غذای اضافی خود را به زباله‌دان‌ها مي‌ريزند. هشداری است به آن‌ها که برای سفره‌ای که سه چهار نفر ميهمان بر سر آن دعوت‌شده است معادل غذای 20 نفر از غذاهای رنگين تهيه مي‌بينند، و حتی باقيمانده آن را به مصرف انسان‌هاي گرسنه نمي‌رسانند.[32]

اين نمونه‌اي از تمدني بود که به‌وسيله‌ي تجمل‌گرايي، به ناامني و قحطي دچار گشت و قرآن داستان آن را بازگو کرد. مي‌توان از اين آيه و داستان اين پيام را دريافت کرد و اين درس را گرفت که يکي از عواملي که يک ملت و تمدن را به انحطاط نزديک مي‌کند همين تجمل‌گرايي است که ناامني و کمبود نعمت را به ارمغان مي‌آورد و يک ملت را به زوال مي‌کشاند.

خداوند در قرآن بيان مي‌دارد که ملت و تمدن‌هاي بسياري را که به هوس راني، کفران نعمت، زياده‌روي در نعمت، اسراف نعمت مشغول بودند که همه‌ي اين موارد از مصاديق و ا نتايج تجمل‌گرايي است چگونه نابود گشته و تمدن آنان طوري به افول گراييد که از آن تمدن چيزي جز ويرانه‌ها باقي نمانده است. «وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَن مِّن بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ[33] »؛ «و چه بسيار شده که ما اهل ديارى را که به هوس‌راني و خوش‌گذراني پرداختند هلاک کرديم، و اين خانه‌هاي (ويران) آن‌هاست که بعد از آن‌ها جز عده قليلي در آن ديار سکونت نيافت و تنها ما وارث (ديار آن‌ها) بوديم.»

محسن قرائتي در ذيل اين آيه مي‌گويد که گاه ثروت و رفاه، نه‌تنها مايه‌ي سعادت نيست که باعث غرور، طغيان و هلاکت نيز است[34]منظور اين است که ثروت و رفاه عاملي براي کفران نعمت و سرکشي شده و به تجمل‌گرايي ختم مي‌شود و آنگاه نتيجه‌اي جز هلاکت و بدبختي براي تمدن‌ها و ملت‌ها نخواهد داشت.

همان‌گونه که گفته شد تجمل‌گرايي باعث از بين رفتن، ويراني، ريشه‌کن شدن تمدن‌ها مي‌شود. ازنظر قرآن يکي از نتايج تجمل‌گرايي تخريب و فروپاشي اجتماع و انسجام اجتماعي است. خداوند مي‌فرمايد: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا[35] »؛ «هرگاه بخواهيم شهر و ديارى را نابود گردانيم، افراد دارا و خوش‌گذران و شهوت‌ران آنجا را سردار و چيره مي‌گردانيم، و آنان در آن شهر و ديار به فسق و فجور مي‌پردازند (و به مخالفت با دستورات الهي برمي‌خيزند)، پس فرمان

(وقوع عذاب) بر آنجا واجب و قطعي مي‌گردد و آنگاه آن مكان را سخت درهم مي‌كوبيم (و ساكنانش را هلاك مي‌گردانيم)».

آنچه در گام اول از آيات قرآني كه درباره تجمل‌گرايي ذكرشده و چشم انسان را به خود خيره مي‌كند اين است كه تجمل‌پرستي از سردمداران و بزرگان يک ملت و تمدن شروع مي‌شود و بعدها اگر ادامه پيدا كرد به مردم عادي آن جامعه سرايت مي‌يابد. بدين معنا كه ريشه‌ي تجمل‌گرايي در فساد بزرگان يک جامعه است كه مفسرين نيز در برداشت خود از آيات قرآني بدان اشاره داشته‌اند.

«طبرسي» از مفسران بزرگ شيعه در تفسير خود در اين مورد مي‌گويد: «علت اينكه: فقط «مترفين» يعنى طبقه متنعم و مرفه را ذكر مى‌كند، اين است كه ديگران تابع آن‌ها هستند و هر امرى كه به آن طبقه شود، براى همه مردم است.[36] » طبرسي آن‌چنان‌كه از سخنش پيداست ريشه‌ي هر كار بدي نزد مردم را من‌جمله تجمل‌گرايي، نتيجه‌ي عمل سوء مديران و بالادستان يک مملكت و تمدن مي‌داند.

در تفسير «بيان السعادة» نيز همين نظر ذكرشده است و آمده است كه خطاب آيه به نازپروردگان بزرگ و مرفه است كه ديگران به آن‌ها نگريسته و از آنان پيروي مي‌كنند[37].

پس مي‌توان از اين آيه پيام‌هاي زير را دريافت كرد:

1- در اكثر جوامع و تمدن‌ها، هميشه وجود تجمل‌گرايان و آناني كه از حدود نعمت‌هاي خداوندي تجاوز كرده‌اند، موجب عذاب و قهر خداوند بوده است.

2- يكي از موجباتي كه عذاب خدا را به دنبال داشته و دارد تجمل‌گرايي و رفاه بيش‌ازحد و غرق در نعمت‌هاي خداوندي بودن است.

3- هميشه زير پا گذاشتن اخلاق و مسائل اجتماعي، اول از مسئولان و والا دستان مرفه يک جامعه شروع مي‌شود.

خداوند در آيات قرآن تجمل‌گرايي و تنعم بيش‌ازحد را مصداقي بارز از ظلم دانسته و تجمل‌گرايان را افرادي ظالم معرفي مي‌كند و كساني را كه تجمل‌گرا هستند افرادي مجرم مي‌داند: «وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ[38] »؛ «و آنان كه ستم مي‌كردند،

از تنعّم و كامجوئي پيروي كردند؛ و گناهكار بودند.»

علامه در تفسير الميزان در مورد اين آيه معتقد است آناني كه تجمل‌گرا بوده و غرق در نعمت‌هاي دنيوي شدند مردمي ستمكار و سراسر پيرو لذايذ مادي بوده و در اين وادي غوطه‌ور گشته و درنتيجه به جرم و گناه آلوده شدند[39].

يكي از پيام‌هايي كه از آيه‌ي فوق مي‌توان دريافت اين است كه تجمل‌گرايي و تنعم يكي از مصاديق نهي از منكر است و تجمل‌گرايي به‌عنوان يک منكر بزرگ كه مي‌تواند جامعه‌اي را به تباهي بكشد و موجبات انحلال يک جامعه را ايجاد كند معرفي‌شده است.

رشيد رضا از مفسران اهل سنت دراين‌باره مي‌گويد: تجمل‌گرايي اجتماع را فاسد كرده و آن را در ورطه‌ي نابودي قرار مي‌دهد و بدين خاطر است كه قرآن آن را نوعي از مصاديق ظلم و جرم معرفي كرده است[40].

قرآن كريم امت‌هايي كه دچار هلاكت به خاطر تجمل‌گرايي شده‌اند را اين‌گونه به تصوير مي‌كشاند: «وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ. فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ. لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ. قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ[41]. » « چه بسيار آبادي‌هاي ستمگري را در هم شكستيم؛ و بعد از آن‌ها، قوم ديگري روي كار آورديم. هنگامي‌كه عذاب ما را احساس كردند، ناگهان پا به فرار گذاشتند. (گفتيم) فرار نكنيد؛ و به زندگي پرنازونعمت، و به مسكن‌هاي پرزرق‌وبرقتان بازگرديد! شايد (سائلان بيايند و) از شما تقاضا كنند (شما هم آنان را محروم بازگردانيد) گفتند: «اي‌واي بر ما! به‌يقين ما ستمگر بوديم. و همچنان اين سخن را تكرار مي‌كردند، تا آن‌ها را درو كرده و خاموش ساختيم.

خداوند در اين آيات علاوه بر اين‌كه از نابودي ملت‌هاي مترف يعني زياده روان و تجمل‌گرايان ياد مي‌كند اين نكته را يادآور مي‌شود كه اولاً كساني كه ستمگر و ظلم باشند به هر وسيله‌اي ـ كه در اينجا يكي از مصاديق آن تجمل‌گرايي بود ـ بالأخره نابود خواهد كرد و ثانياً اگر قومي ظلم و ستم پيشه‌ي خودساخته است و با هر وسيله‌اي ازجمله تجمل‌گرايي و رفاه‌طلبي ظلم و ستم روا مي‌دارد ولي خداوند آنان را نابود نساخته بدين معنا است كه در وهله‌ي اول به آن‌ها مهلت داده تا خود را اصلاح

كنند و دوم اين‌كه اميد آن است كه اين مرفهان بتوانند دردي از ساير نيازمندان جامعه برطرف كنند و به اقشار ضعيف كمك كنند.

در تفسير نمونه اين‌گونه از اين آيات تعبير شده است: اين عبارت ممكن است اشاره به آن باشد كه همواره در اين زندگى پرنازونعمتي كه داشتند سائلان و تقاضاكنندگان بر در خانه‌هايشان رفت‌وآمد داشتند، با اميد مى‌آمدند و محروم بازمى‌گشتند به آن‌ها مى‌گويد: بازگرديد و همان صحنه‌هاى نفرت‌انگيز را تكرار كنيد، و اين در حقيقت يك نوع استهزاء و سرزنش است.[42]

تفسير نور در مورد «مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ» كه يكي از واژه گان كليدي بحث تجمل‌گرايي نيز محسوب مي‌شود بيان داشته است كه كاميابي، تنعم و تجمل‌گرايي مي‌تواند زمينه‌ساز ظلم و طغيان باشد .[43]

خداوند در قرآن تنها وسيله‌ي هوشياري و نجات از تنعم و تجمل‌گرايي ملت‌ها و تمدن‌ها را عذاب خود معرفي مي‌كند: «حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ[44] »؛ «تا زماني كه متنعّمان مغرور آن‌ها را در چنگال عذاب گرفتار سازيم؛ در اين هنگام، ناله‌هاي دردناک و استغاثه آميز سرمي‌دهند.»

در مورد اين‌كه آيه چرا در مورد عذاب گروهي از طاغيان، به تجمل‌گرايان و مُترفين آنان اشاره‌كرده است درحالي‌كه گناهكاران فقط اينان نيستند آمده است: به خاطر اين است كه آن‌ها (تجمل‌گرايان) سردمداران گمراهى و ضلالت‌اند و يا براى اين است كه مجازات در مورد آن‌ها دردناک‌تر خواهد بود.[45]

در برخي از تفاسير[46]در معاني كلمه‌ي « مُتْرَفِيهِم» أغنيائهم و رؤسائهم آمده است كه مي‌شود اين را بيان داشت كه ثروتمندان و بالادستان و رجال صاحب جاه و منصب در هر حكومتي، هميشه نماد تجمل‌گرايي بوده و از فساد آنان است كه فساد در جامعه‌اي گسترش و رونق مي‌گيرد.

پس آيه‌ي مذكور تجمل‌گرايان و آناني كه در نعمت‌هاي خداوند دچار زياده‌روي شده‌اند را سردمداران و پيشگامان گمراهي و ستمگري معرفي كرده است و بدين‌وسيله مردم را متوجه خطر اين پديده‌ي بسيار شوم ساخته است.

خداوند وقتي در شريعت اسلامي استفاده از برخي از ابزار و وسايل را حرام برشمرده است، بدين معناست كه آن وسايل مصداقي بارز از وسايل تجمل‌گرايي هستند. مانند غذا خوردن در ظروف طلا و نقره، استفاده از لباس ابريشم و طلا براي مردان. اين تحريم‌ها خط قرمزي براي بشريت در استفاده از نعمت‌هاي خداوندي است كه بايد از آن بر حذر باشند؛ چه‌بسا اگر به آن وسايل نزديک گشتند و از حدود خداوند تجاوز كردند زمينه‌اي از زمينه‌هاي سقوط خود و تمدنشان را فراهم كرده‌اند.

خداوند چه زيبا در قرآن در مورد بي‌ارزش بودن نعمت‌هاي اين دنيا فرموده است: «وَلَوْلا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَـنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ. وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ. وَزُخْرُفًا وَإِن كُلُّ ذَالِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ.[47]»؛ « اگر (بهره‌مند شدن كفّار از انواع مواهب مادي) سبب نمي‌شد كه همه‌ي مردم (تمايل به كفر پيدا كنند و در گمراهي) ملّت واحدي گردند، ما براي كساني كه به خداوند مهربان باور نمي‌داشتند خانه‌هايي با سقف‌هايي از نقره فراهم مي‌آورديم، و براي آنان پلّه‌ها و نردبان‌هاي سيمين ترتيب مي‌داديم كه از آن‌ها بالا روند. (چراكه نعمت چندروزه‌ي حيات بي‌ارزش است و در مقابل نعمت جاويدان آخرت چيزي به‌حساب نمي‌آيد). و براي خانه‌هايشان درهايي فراهم مي‌آورديم، و تخت‌هايي نقره‌اي كه بر آن‌ها تكيه مي‌زنند و مي‌لمند ترتيب مي‌داديم. و زر و زيور و انواع وسايل تجمّلي و زينت‌آلات بديشان مي‌داديم. امّا همه‌ي اين‌ها متاع زندگي اين جهاني است، و آخرت در پيشگاه پروردگارت براي پرهيزگاران آماده است (و نعمت سراي جاويدان كه از آن خداپرستان است، با نعمت جهان گذران قابل‌مقايسه نيست).»

آيه‌ي فوق اين پيام را مي‌دهد كه اولاً ثروت و تجمل‌گرايي هرگز نشانه‌اي از عزت تمدني نبوده است و ثانياً كساني كه ارزش را فقط در زينت و زيور و تجمل آرايي مي‌بينند نسبت به خدا كافر هستند؛ زيرا مؤمن عزت را به سعادت در آخرت مي‌بيند.

اگر در تاريخ اسلام نظري انداخته شود فهميده مي‌شود كه آن تمدن و جامعه‌اي را كه پيامبر (ص) با درس گرفتن از قرآن و عبرت‌هاي تاريخي‌اي كه قرآن بيان داشته است و راه‌حل‌هايي كه ارائه داده است، به وجود آورد و در آن رنگ و بويي از اشرافي گري نبود و همه‌ي زيردستانش را از اشرافي گري و اشتغال به مال دنيا بر حذر داشت، بعد از وجود ايشان كم‌كم به افول گراييد و مشاهده مي‌شود كه از بعد از حيات پيامبر (ص) تاكنون چقدر تمدن‌هاي اسلامي‌اي بوده‌اند كه نابودشده و فقط در تاريخ از آنان اسم به‌جامانده است؛ زيرا كه تجمل‌گرايي را پيشه خود و مردمان خود ساختند و بدين گونه قدرت

را ازدست‌داده و تسليم كفر شده‌اند. امروز بيش‌ازپيش جوامع مسلمان درگير تجمل‌گرايي شده‌اند به‌گونه‌اي كه در برخي از كشورهاي مسلمان هزينه‌ي زيورآلات زنانشان مي‌تواند شكم كودكان گرسنه‌ي مسلمان را به مدت زيادي سير كند. كودكان و انسان‌هاي گرسنه‌ي مسلماني كه در سوي ديگر دنيا دست كمک به‌سوي هم نوعان مسلمان خود دراز كرده؛ ولي برخي چنان در تجمل خود غرق‌اند كه صداي كسي را نمي‌شنوند و تجمل‌گرايي و لذت نعمت‌هاي دنيا آنان را بدجوري فريفته است. آنان درواقع قرباني نقشه‌ي شوم دشمنان اسلام و تمدن اسلامي هستند كه بارها در طول تاريخ اسلام موفق به گرفتن تمدن باشكوه از مسلمانان شده‌اند و اين بار نيز تابه‌حال در بين تعداد كثيري از جوامع مسلمان موفق به اجراي اين برنامه‌ي شوم خود شده‌اند تا بار ديگر تمدن اسلامي را به نابودي بكشند و اين مسلمانان هستند كه بايد در قبال اين هجمه، آموزه‌هاي قرآني را سرلوحه‌ي خود قرار داده و با تفكر در سرگذشت تمدن‌هاي پيشين خود و آن تمدن‌هايي كه قرآن از آنان نام‌برده است بتوانند در برابر اين پديده‌ي شوم يعني تجمل‌گرايي از خود وحدت نشان داده و باهم در جهت حفظ تمدن اسلامي، يكپارچه در جلوي اين نقشه‌ي شوم دشمنان تمدن اسلامي بايستند.

نتيجه‌گيري

متون تاريخي گواه اين هستند كه تمدن‌هاي زيادي درنتيجه‌ي تجمل‌گرايي از بين رفته و رو به انحطاط رفتند.

آموزه‌هاي قرآني نيز به‌روشني سرگذشت تمدن‌هايي را بيان كرده‌اند كه به دليل تجمل‌گرايي نابودشده‌اند و تجمل‌گرايي را يكي از خطراتي معرفي نموده است كه مي‌تواند يک تمدن را از هم بپاشاند و ملت مسلمان را همواره از آن بر حذر داشته است. با دقت و جست‌وجو در تفاسير فريقين در مورد تجمل‌گرايي و خطرات آن در زمينه‌ي نابودي تمدن‌ها به‌خصوص تمدن اسلامي، نتايج ذيل حاصل آمده است:

1- در طول تاريخ بشر تمدن‌هاي زيادي به خاطر برخي عوامل از بين رفته و يا شوكت و صلابت خود را ازدست‌داده‌اند، يكي از آن عوامل، تجمل‌گرايي بوده است.

2- قرآن كريم تجمل‌گرايي را يک نوع معصيت و رذيله‌ي اخلاقي مي‌داند كه اگر ادامه پيدا كند به

ظلم، ستم، سستي و ضعيف نسبت به اجتماع و دين، ناامني و قحطي و فروپاشي انسجام اجتماعي مي‌انجامد، معرفي كرده است.

3- قرآن كريم تجمل‌گرايي را فقط منحصر به اسراف در مواد غذايي نمي‌داند؛ بلكه دامنه‌ي آن را بيش‌تر از اين‌ها مي‌داند و اسراف و زياده‌روي در هر چيزي مانند زياده‌روي در مسكن، پوشش، زينت‌هاي زنان و مردان، استفاده‌ي نامتعارف از برخي ظروف نيز مي‌داند و در يك‌كلام آن را محدود به مواردي خاص نمي‌داند، بلكه اين را خاطرنشان مي‌كند كه زياده‌روي در هر زمينه‌اي كه باشد نوعي تجمل‌گرايي محسوب شده و خود خطري براي نابودي آن جامعه خواهد بود.

4- قرآن كريم شروع تجمل‌گرايي را هميشه از ناحيه‌ي بزرگان، اغنياء، سردمداران و بالادستان يك حكومت مي‌داند و بيان مي‌دارد كه هميشه مسئولان طراز اول جوامع به خاطر منصب و مقامي كه دارا بودند و هستند رو به تجمل‌گرايي آورده و درنتيجه مردمان آن جامعه به‌تبع و پيروي از آنان نيز خود به تجمل‌گرايي روي مي‌آوردند.

5- تجمل‌گرايي و تنعم و زياده‌روي در نعمت باعث قهر و عذاب الهي است و بدين خاطر است تمدني كه در آن عياشي و تجمل‌گرايي و مدگرايي افزايش يافت دير يا زود از بين خواهد رفت.

6- قرآن كريم تجمل‌گرايي را يكي از مصاديقي معرفي مي‌كند كه بايد نسبت به آن نهي از منكر كرد و اين را بيان مي‌دارد كه مسلمانان بايد براي حفظ تمدن خود از تجمل‌گرايي بر حذر بوده و هر فردي را كه به سمت آن سوق پيدا كرد، آن را از آن نهي كنند.

منابع و مآخذ

1. قرآن كريم.

2. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاريخ ابن خلدون، تحقيق: خليل شحادة، دارالفكر، بيروت، چاپ دوم، 1408هـ.ق.

3. ابن فارس، احمد، مجمل اللغة، تحقيق: زهير عبدالمحسن سلطان، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ دوم، 1406هـ.ق.

4. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، دارالفكر، بيروت، 1399هـ.ق.

5. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دار صادر، بيروت، چاپ سوم، 1414هـ.ق.

6. ابن نبي، مالک، شروط النهضة، دار الفكر، بيروت، 1969هـ.ق.

7. اصفهاني، راغب، المفردات في غريب القرآن، تحقيق: صفوان عدنان الداودي، دار القلم، بيروت، چاپ اول، 1412هـ.ق.

8. افسر دير، حسين و رحيمي، عصمت، آسيب شناسي تجمل گرايي در رفتارهاي فردي و راهكارهاي قرآني و روايي پيشگيري از آن، مجله ي بصيرت و تربيت اسلامي، دفتر مطالعات و تحقيقات علوم اسلامي سازمان عقيدتي سياسي نيروي انتظامي، شماره33، تابستان 1394هـ.ق.

9. البوطي، محمد سعيد رمضان، منهج الحضارة الإسلامية في القرآن، دارالفكر، دمشق، چاپ اول، 1987م.

10. جوهري، اسماعيل، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، تحقيق: احمد عبدالغفور عطار، دار

العلم للملايين، بيروت، چاپ چهارم، 1407هـ.ق.

11. دهخدا، علي اكبر، لغتنامه دهخدا، سازمان مديريت و برنامه ريزي كشور، تهران، بي تا.

12. دورانت، ويليام جيمس، تاريخ تمدن، ترجمه ي عربي: زكي نجيب محمود، دار الجيل، بيروت، 1408هـ.ق.

13. ذهبي، شمس الدين، سير أعلام النبلاء، دار الحديث، قاهره، 1427هـ.ق.

14. رضا الحسيني، رشيد، تفسير المنار، الهيئة المصرية العامة للكتاب، قاهره، 1990م.

15. سلطان علـ‌شاه، سلطان محمد بن حيدر، تفسير بيان السعادة، ترجمه: محمد رضا خاني و حشمت ا رياضي، سر الأسرار، چاپ اول، 1372هـ.ش.

16. سيد قطب، ابراهيم حسين، في ظلال القرآن، دار الشروق، قاهره، چاپ هفدهم، 1412هـ.ق.

17. شريعتي، علي، تاريخ تمدن، بي نا، تهران، بي جا.

18. شهيدي پاک، محمد رضا، علل واقعي سقوط اندلس و نظريه ي ابن خلدون، مجله علمي ـ پژوهشي پژوهش نامه تاريخ اسلام، انجمن ايراني تاريخ اسلام، سال اول، شماره يكم، بهار 1390هـ.ش.

19. شوقي، ابوخليل، الحضارة العربية الإسلامية و موجز عن حضارات السابقه، دارالفكر، بيروت، چاپ دوم، 1417هـ.ق.

20. طباطبائي، محمد حسين، تفسير الميزان، ترجمه: محمدباقر موسوي، دفتر انتشارات اسلامي، قم، چاپ پنجم، 1374هـ.ش.

21. طبرسی، فضل بن حسن، تفسير مجمع البيان، ترجمه: حسين نوري همداني، تحقيق: محمد مفتح، نشر فراهانی ،تهران، چاپ اول، بي تا.

22. طهطاوي، سيد محمد، غروب آفتاب در اندلس، دار الصادقين، تهران، 1381هـ.ق.

23. عباس، فضل حسن، القصص القرآني أيجاؤه و نفحاته، دارالفرقان، عمان، چاپ اول، 1407هـ.ق.

24. فوزي، يحيي و صنم زاده، محمود رضا، تمدن اسلامي از ديدگاه امام خميني، فصلنامه علمي ـ پژوهشي تاريخ فرهنگ و تمدن اسلامي، شماره 9، دانشگاه بين المللي امام خميني، قزوين، 1391هـ.ش.

25. قرائتی، محسن، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، تهران، چاپ اول، 1388 ه.ش.

26. كيلاني، ابراهيم زيد، دراسات في الفكر العربي الإسلامي، بي نا، عمان، چاپ سوم، 1991م.

27. المحلي، محمد بن احمد و سيوطي، عبدالرحمن، تفسير الجلالين، مؤسسة النور للمطبوعات، بيروت، چاپ اول، 1416.

28. معين، محمد، فرهنگ معين، انتشارات ادنا، تهران، چاپ چهارم، 1386هـ.ش.

29. مكارم شيرازی، ناصر، تفسير نمونه، دار الكتب الإسلامية، تهران، چاپ دهم، 1371 ه.ش.

30. نفيسي، علي اكبر، فرهنگ نفيسي، كتابفروشي خيام، تهران، بي تا.

آدرس: استان هرمزگان، جزيره قشم، بخش شهاب، روستاي گوري، جنب مسجد جامع، منزل ايوب شافعي پور، كد پستي: 7954156499

تلفن همراه: 09179391952- 09107786410

[1]- فرهنگ معين، ج1، ص484.

[2]- لغتنامه دهخدا، ج5، ص2900.

[3]- مجمل اللغة، ج1، ص240.

[4] - ايشان «أَبُو زَيْدٍ سَعِيْدُ بنُ أَوْسِ بنِ ثَابِتِ بنِ بَشِيْرِ» از علماي نحو است كه در سال 120 هجري در بصره به دنيا آمده است. به نقل از: سير أعلام النبلاء، ج8، ص181.

[5]- ايشان «أَبُو سَعِيْدٍ عَبْدُ المَلِكِ بنُ قُرَيْبِ بنِ عَبْدِ المَلِكِ» از علماي لغت است كه در سال صد و بيست و اندي در بصره چشم به جهان گشود. به نقل از : سير أعلام النبلاء، ج8، ص232.

[6]- معجم مقاييس اللغة، ج2، ص76-75.

[7]- الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، ج2، ص633.

[8]- المفردات في غريب القرآن، ج1، ص241.

[9]- لسان العرب، ج4، ص197.

[10]- تاريخ ابن خلدون، ص216.

[11]- دورانت، ويليام جيمس، تاريخ تمدن، ج1، ص3.

[12]- الحضارة العربية الإسلامية و موجز عن حضارات السابقه، ج1، ص20.

[13]- دراسات في الفكر العربي الإسلامي، ص247.

[14]- تمدن اسلامي از ديدگاه امام خميني، ص22.

[15]- شريعتي، علي، تاريخ تمدن، ج1، ص12.

[16]- شروط النهضة، ص65.

[17]- منهج الحضارة الإسلامية في القرآن، ص 19.

[18]- فرهنگ نفيسي، ج2، ص809.

[19]- فرهنگ معين، ج1، ص426.

[20]- لغتنامه دهخدا، ج5، ص1547.

[21]- معجم مقاييس اللغة، ج1، ص345.

[22]- المفردات في غريب القرآن، ج1، ص166.

[23]- آسيب شناسي تجمل گرايي در رفتارهاي فردي و راهكارهاي قرآني و روايي پيشگيري از آن، ص105.

[24]- غروب آفتاب در اندلس، ص17-16.

[25]- علل واقعي سقوط اندلس و نظريه ي ابن خلدون، ص91.

[26]- الأحقاف:26.

[27]- القصص القرآني أيجاؤه و نفحاته، ص102.

[28]- تفسير المنار، ج12، ص158.

[29]- في ظلال القرآن، ج5، ص2910.

[30]- سبأ، 36-34.

[31]- النحل، 112.

[32]- تفسير نمونه، ج11، ص434.

[33]- القصص، 58.

[34]- تفسير نور، ج7، ص78.

[35]- الإسراء، 16.

[36]- تفسير مجمع البيان، ج14، ص110.

[37]- تفسير بيان السعادة، ج8، ص245.

[38]- هود، 116.

[39]- تفسير الميزان، ج11، ص79.

[40]- تفسير المنار، ج8، ص360.

[41]- الأنبياء، 15-11.

[42]- تفسير نمونه، ج13، ص367.

[43]- تفسير نور، ج5، ص430.

[44]- المؤمنون، 64.

[45]- تفسير نمونه، ج14، ص270.

[46]- تفسير الجلالين، ص349.

[47]- الزخرف، 35-33.